

داعش، ما، و انکار مسئولیت

محمد محق

ظهور داعش در دومین دهه از قرن بیست و یکم چونان معمایی می‌نماید که هر کس می‌خواهد به سبک خود به گشایش و حل آن دست یازد. یکی آن را توطئه‌ای آشکار از سوی استخبارات امریکا و اسرائیل می‌داند که برای ضربه زدن به منافع روسیه، چین و ایران طراحی شده است. یکی دیگر، این گروه را دست‌پرورده اردوغان، سعودی، قطر، امارات عربی و مانند این‌ها می‌شمارد که خلق شده است تا توازن قوا را به نفع برخی و به زیان برخی دیگر بهم بزند. از نظر عده‌ای دیگر، این گروه زاده دامی است که حکومت‌های ایران و سوریه برای بدنام ساختن اعتراضات صلح‌آمیز مردم سوریه بر ضد رژیم اسد در این منطقه چیدند. کسانی دیگر در غرب که دچار اسلام‌هراسی مفرط هستند آن را عریان‌ترین تجلی اسلام فتوحات‌پیشه و جهان‌گشا می‌دانند که قد بر افراشته است تا تمدن رقیب را با زور و اکراه از راه بر دارد و خلافت خود را از نو پی افکند تا رویاهای تحقق نیافته‌ای را که نیاکان مسلمان‌شان برای فتح اروپا داشتند، اینک در این روزگار به تحقق برسانند.

ممکن است هر یک از این تحلیل‌ها تا جایی به گوشه‌هایی از یک واقعیت اشاره کند، اما نمی‌تواند تصویر کامل آن را بازنمایاند، و به پرسش‌هایی که این روی‌کردها را به چالش می‌کشد پاسخ دهد. در این تحلیل‌ها، نقش عوامل درونی، درون‌فرهنگی و درون‌دینی، نادیده گرفته می‌شود. این تحلیل‌ها اصل را بر عامل خارجی می‌گذارد و فراموش می‌کند که بدون زمینه‌های حاصلخیز داخلی امکان به برگ و بار نشستن هیچ نقشه و طرح خارجی، آن‌هم به این طول و عرض و عمق، وجود ندارد.

مطالعات دقیق‌تر نشان می‌دهد که پیدایش داعش به دو دسته عوامل ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک بر می‌گردد. عوامل غیر ایدئولوژیک مانند ساختار عشائری منطقه عراق و سوریه، تقسیم‌بندی فرقه‌ای مردمان منطقه، شمار انبوهی از نیروهای نظامی حزب بعث که بعد از جنگ عراق بی‌سرنوشت ماندند، تضاد منافع دولت‌ها و سازمان‌های استخباراتی‌شان در منطقه، منافع کمپنی‌های تولید اسلحه، بازار سیاه نفت و اسلحه در عراق بعد از جنگ، عمل‌کرد فرقه‌ای گروه‌های شیعی عراق مانند فرق الموت و جیش المهدی، روی‌کرد شدیداً فرقه‌گرایانه‌ی دولت نوری المالکی، نوستالژی گذشته‌ی طلایی بغداد برای عرب‌های سنی به مثابه‌ی دار الخلافه‌ی تاریخی، تضاد ریشه‌دار عرب و فارس از زمان ساسانیان تا روزگار خمینی و صدام، فعال شدن گسل‌های عرب-فارس، عرب-کرد، کرد-ترک، سنی-شیعی، سنی-علوی،

مسلمان-مسیحی، مسلمان-دروز و منتهی شدن همه‌ی این‌ها به بحران؛ بحران اقتصادی، بحران اجتماعی، و خصوصاً بحران هویت؛ و در نتیجه، مسدود شدن افق‌های پیش رو برای طبقات متوسط شهری جهان عرب بعد از ناکامی بهار عربی، و سرانجام بحران هویت نسل‌های دوم مهاجران مسلمان در کشورهای غربی که در برزخ بین هویت قدیمی از دست رفته و هویت جدید به دست نیامده گیر مانده‌اند.

این تحولات به صورت جزئی و پراکنده در مناطقی دیگر هم اتفاق افتاده اما به پیدایش گروهی مانند داعش نینجامیده است. شیرازه‌ای که توانست تمام این عوامل را بهم ربط بدهد و آن را در بستر یک اَبَرروایت ببیند تا به نیرویی این چنین دینامیک و ویران‌گر تبدیل شود، عوامل ایدئولوژیک این ماجرا است.

شماری از ما خود را به هر دری می‌زند تا ثابت کند که داعش و اعمال آن ربطی به اسلام ندارد. هم‌چنان- که شماری از رهبران میانه‌رو غرب نیز، بنا به ملاحظات سیاسی و دیپلماتیک بر همین جنبه تاکید می‌کنند. اما این تلاشی بیهوده است.

بیهوده است اگر بخواهیم با استناد به پیشینه‌ی غیر مذهبی و احیاناً انحرافی شماری از اعضای داعش کوشش کنیم که این گروه را نا مسلمان و منحرف از اسلام معرفی کنیم. آنان به همان پیمانانه مسلمان‌اند که بقیه‌ی مسلمانان، و حکومت‌شان به همان اندازه اسلامی است که حکومت طالبان، حکومت سودان و حکومت جمهوری اسلامی ایران. آنان مانند بقیه‌ی مسلمانان به دین اسلام باور دارند، به عمل کردن به آن اهمیت می‌دهند و حتی در مواردی سخت‌گیرانه‌تر از بقیه‌ی مسلمانان به آن پای‌بندی نشان می‌دهند، البته مانند بقیه‌ی مسلمانان، در میان شان کسانی را هم می‌توان یافت که از ادعاهای خود تخطی می‌کنند و اعمال مغایر ارزش‌های دینی انجام می‌دهند، یا می‌داده‌اند و اکنون توبه کرده‌اند. از این رو است که پرداختن به عوامل ایدئولوژیک بیش از هر عامل دیگری اهمیت پیدا می‌کند.

نخستین عامل ایدئولوژیک نحوه‌ی فهم آنان از قرآن مجید است. اعمالی که داعش تاکنون انجام داده و موجب وحشت و بُهت‌زدگی شده است همه کم و بیش ریشه در منابع دینی ما از جمله برخی آیات قرآنی دارد. این همان چیزی است که نقش عامل دینی را در کار این گروه بسیار برجسته می‌سازد. برای نمونه این موارد را در نظر بگیرید:

برده‌گیری و برده‌داری جنسی: "ما ملکات أیمانکم" سوره نساء، آیه 25.

قتل مخالفان عقیدتی و تعامل درشت با آنان: "قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة" سوره توبه، آیه 123.

تلاش برای انداختن رعب و وحشت میان دشمنان: "ترهبون به عدو الله و عدوكم" سورة الأنفال، آیه 60.

داشتن کینه و نفرت از کافران: "قل موتوا بغيظكم" سورة آل عمران، آیه 119.

گرفتن جزیه از مخالفان همراه با تحقیرشان: "حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون" سورة التوبة، آیه 29.

جنگ با دشمنان و درشتی با آنان: "يا أيها النبي جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ عليهم" سورة التحريم، آیه 9.

قتل دشمنان: "فإن تولوا فخذوهم و اقتلوهم حيث وجدتموهم" سورة النساء، آیه 89، "فإما تتقنهم في الحرب فشردهم من خلفهم لعلهم يذكرون" سورة الانفال، آیه 57، "فإذا انسلكوا الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدها لهم كل مرصد" سورة التوبة، آیه 5، "فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق" سورة محمد، آیه 4.

بسیاری از مسلمانان با این شکل برداشت از آیات قرآن مخالف هستند و برای مخالفت خود دلایلی هم دارند، اما راهی پیدا نمی‌کنند که داعش را از چنین تفسیری از این آیات باز بدارند و داعشیان را به خطا بودن برداشتشان مجاب و قانع کنند. این امر دلایل و علل متعدد دارد. یک علت آن این است که نظم آیات قرآنی و نحوه چیدمان آن‌ها در کنار همدیگر زمینه‌ی تفاسیر متعدد را مساعد می‌گرداند. از این نظر، قرآن یک کتاب متعارف مانند بقیه کتاب‌ها نیست که دارای فصل و باب مشخص و موضوعات مرتب باشد.

همچنان ترتیب زمانی نزول آیات معلوم نیست، تا دانسته شود که کدام آیه بعد از کدام آیه نازل شده است و کدام یک می‌تواند دیگری را منسوخ یا دست کم مقید گرداند. اختلاف بر سر آیات منسوخ بسیار شدید است، از انکار کامل نسخ گرفته تا ادعای صدها آیه‌ی منسوخ.

به همین ترتیب، شمار اندکی از آیات قرآن شأن نزول دارند و بسیاری دیگر ندارند، و نمی‌توان دانست که چه حادثه‌ای در زمان نزول آن‌ها رخ داده بود و این آیات ناظر به کدام حادثه یا حوادث بوده است.

علاوه بر این، علی‌رغم بحث‌های گسترده در علوم قرآن، به ویژه رشته‌ی تاریخ قرآن، دقیقاً مشخص نیست، و راهی به تشخیص آن هم نیست، که آیا ترتیب آیات و سوره‌ها به اجتهاد صحابه صورت گرفته است و یا به دستور خود پیامبر اسلام، و به اصطلاح ترتیب کنونی "توقیفی" است یا "اجتهادی".

همین گونه است پراکندگی موضوعی آیات، چراکه آیات مربوط به یک موضوع در یکجا گرد نیامده است تا بتوان حکمی کلی و قطعی را از میان آنها استنباط کرد، بلکه بسیاری از احکام در چند جا آمده و در هر جا به بخشی از قضیه پرداخته شده و اجتهادات مختلفی را به دنبال آورده است. این امر اختصاصی به یک موضوع ندارد، و بسیاری موضوعات، حتی داستان‌های قرآنی، را شامل می‌شود. موضوعات بسیار پیچیده‌ی کلامی مانند قضا و قدر، ایمان و کفر، و حتی موضوعات مربوط به احکام خانوادگی از قبیل نکاح و طلاق نیز از آغاز تا انتهای قرآن پراکنده است.

اگر این را هم بیفزاییم که قرآن از نظر ادبی متنی فوق‌العاده عالی است، این را نیز می‌پذیریم که به عنوان کتابی ادبی دارای استعاره و مجاز و تشبیه و کنایه و فنونی از این قبیل است، در این صورت قضیه هنوز پیچیده‌تر می‌شود، چراکه هر یک از این امور افق‌های تازه‌ای از تفسیر و تاویل در اختیار خواننده قرار می‌دهد. با این‌همه، قرآن تنها متن متفق‌علیه بین مذاهب و فرقه‌های مسلمان است که همه کمابیش به قطعیت آن باور دارند و بر سر اصل آن اختلاف چندانی نیست.

وقتی نوبت به احادیث نبوی و روایات منسوب به پیامبر اسلام می‌رسد قضیه بسیار پیچیده‌تر می‌شود. استفاده از احادیث و روایات دومین عامل ایدئولوژیک برای رونق گرفتن افکار افراطی داعش و دیگر گروه‌های تندرو است. در حقیقت دامنه‌ی استدلال آنان به روایات بسیار گسترده‌تر از استدلال‌شان به آیات قرآنی است.

بخش بسیار بزرگ و تقریباً قریب به عموم روایات حدیثی از نظر سند و ثبوت خود ظنی هستند، و به صورت یقینی معلوم نیست که پیامبر اسلام "ص" چنان چیزی گفته/کرده است یا خیر، با آن‌هم همیشه به عنوان سخنان ثابت آن حضرت گفته و آموزش داده شده است. علاوه بر آن، احادیث نیز مانند آیات با مشکل ابهام در "شان ورود" مواجهند و اغلب احادیث عبارت از جملاتی است که از زمینه‌ی واقعی روی-داد خود برکنده شده و به صورت مُنْتزَع به دست‌رس خواننده قرار می‌گیرد. در اغلب این روایت‌ها خواننده نمی‌تواند دریابد که این سخن خطاب به چه کسی، و به چه مناسبتی، گفته شده است. تفاوت میان روایت‌ها و احیاناً تناقض میان برخی از روایات در حدی است که برخی متخصصان این فن ناچار شده‌اند کتاب‌هایی زیر نام "مشکل الآثار" بنویسند و از این طریق به رفع تناقض‌ها کمک کنند. از آن گذشته، بسیاری از روایت‌ها به صورت تقطیع شده روایت گردیده است؛ مثلاً عبارتی که دارای دو سه سطر و شامل دو سه موضوع بوده به دو سه بار و هر بار بخشی از آن به عنوان حدیث روایت شده است، و در این مسیر گاه اجزا و قطعاتی از اول، میان یا پایان آن افتاده و این امر موجب زحماتی برای محدثانی

زبردست و نامور در سطح ابن حجر و ذهبی و امثال آنان گردیده است. آنان مجبور گردیده‌اند تا کتاب‌هایی قطور ترتیب بدهند برای گرد آوری اجزا و اطراف ساقط شده‌ی برخی روایت‌ها و پیوند دادن آن‌ها با برخی روایات دیگر.

از نظر فقها پی بردن به مراد احادیث با دشواری‌هایی بیش‌تری نسبت به آیات قرآن همراه است، چراکه ممکن است برخی از سخنان پیامبر اسلام از اساس به حیث حکم شرعی صادر نشده بلکه به حیث سخنی عادی از نوع سخنان مربوط به امور روزمره زندگی گفته شده باشد. اطمینان یافتن به مقصود قطعی روایات از این نظر امری دشوار می‌شود. اختلافاتی که از این بابت در تاریخ اسلام میان فقها، محدثان، متکلمان، مفسران، متصوفان و پیروان مذاهب و نحله‌های مختلف پدید آمده است طول و عرض بُهت‌آوری دارد که برای غیر متخصصان به هیچ روی قابل درک نیست.

این وضعیت برای داعش، القاعده، اخوان المسلمین، طالبان، و سایر گروه‌های اسلام سیاسی و غیر سیاسی فرصت می‌دهد تا هر کدام بتواند دلایل کافی برای تأیید و تقویت موضع فکری و ایدئولوژیکی خود به دست آورد. از این منظر، این گروه‌ها که هر کدام ادعای درست‌ترین برداشت از دین را دارد و پیشینه‌ی بعضی-شان نزدیک به یک قرن می‌رسد، اکنون به مرحله‌ای رسیده‌اند که هیچ‌کدام توان ابطال قطعی موضع رقیبان خود را ندارد. این وضعیت را اصطلاحاً تکافؤ ادله می‌گویند که نشان‌دهنده‌ی نوعی بن‌بست در این زمینه است.

سومین عامل ایدئولوژیک که روی‌کرد داعش و دیگر گروه‌های بنیادگرا را ممکن می‌گرداند میراث سنگین‌باری است که اغلب مذاهب و گروه‌های مسلمان، به استثنای اهل تصوف و عرفان، در تاریخ اسلام پرورده، و چاشنی آن را با تعصب، اختلاف و فرقه‌گرایی آمیخته‌اند. در خلال بیش از هزار سال تولید فکری، بخش عمده‌ای از میراث فکری، فقهی، کلامی و تفسیری مذاهب اسلامی مبتنی بر نفی غیر و اثبات خویشتن بوده است.

در این ادبیات، که گاه به شدت دیگرستیزانه است طرف مقابل به صورت خصمی نمایان می‌شود که باید با تمام توان او را از صحنه بیرون راند و به شکست رساند. در عرصه‌ی فقه، برای احناف مثلاً، شافعیان این خصم‌اند؛ در عرصه‌ی کلام، برای اشاعره، معتزلیان این خصم به حساب می‌روند؛ در عرصه‌های سیاسی-عقیدتی شیعیان برای سنیان، و بالعکس، خصم به شمار می‌روند. اسلحه‌ای که در این نبرد به کار گرفته می‌شود گاه تکفیر است و گاه تبذیع و تفسیق. غیر مسلمانان در اغلب احوال دشمن پنداشته می‌شوند،

بدون چندان تفکیکی میان تبعه‌ی کشور مسلمان که ذمی خوانده می‌شوند و تبعه‌ی دیگر کشورها که غیر ذمی هستند. در اینجا اصل بر تخاصم و تلاش برای مغلوب سازی طرف مقابل است نه به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و یافتن راه‌هایی برای گفتگو و همکاری.

این ادبیات در مراحل مختلف، با تاثیرپذیری از شرایط سیاسی و اجتماعی، و با تکیه به امکانات فکری و ادبی مختلف تولید شده، خوانده شده، تدریس شده، تبلیغ شده و بخشی عمده از لایه‌های عقل جمعی و ذهن همگانی در جامعه اسلامی را شکل داده است. یکی از دلایلی که داعش می‌تواند در مناطق مختلف با مخاطبان آشنا سخن بگوید به این میراث و زمینه‌ی مشترک فکری بر می‌گردد که به طول بیش‌تر از یک هزار سال قدمت و به پهنای یک تمدن وسعت دارد. هرگز ممکن نمی‌شد که این گروه و گروه‌های افراطی مشابه آن به آسانی بتوانند هزاران نفر را به ایده‌ها و طرح‌های خود اقناع کنند اگر این ذخایر عظیم فکری وجود نمی‌داشت و کار آنان را تسهیل نمی‌کرد. در ادبیاتی که نقاط اشتراک میان مذاهب و ادیان در حاشیه قرار بگیرد و نقاط افتراق در مرکز و محور، جایی که میان تفاوت و تنفر مرزی وجود نداشته باشد، جایی که حق و باطل به جای خطا و صواب بنشیند، و وقتی که نابود کردن آن باطل، یک وجبیه تلقی گردد، نمی‌توان توقع داشت نتیجه‌ای بهتر از افراطگرایی به بار آورد.

درست است که همه‌ی محصول ادبیات فکری گذشته‌ی ما در این موارد خلاصه نمی‌شود، و صفحاتی از عقل‌گرایی و تسامح عارفانه هم در لابلا‌ی آن می‌درخشد، اما سخن از وضعیت غالب است که از آن ادبیات نفرت و دشمنی بوده است.

چهارمین عامل ایدئولوژیک عبارت از ادبیاتی است که در عصر حاضر تولید شده است. از نخستین لحظاتی که ما به جهان جدید چشم گشودیم تا اکنون روحیه‌ی غالب بر ذهن و زبان ما عقده نسبت به رقیب قدرت‌مندان غرب، عقده‌ای آمیخته با کینه بوده است. از روزگار سید جمال الدین به این‌سو، شخصیت‌هایی که در مقام تولید اندیشه برای ما قرار داشته‌اند و همچنین گروه‌هایی که تفکر جمعی را سامان داده‌اند، همه کمابیش ما را قربانی دسیسه‌ای کلان معرفی کرده‌اند که از سوی بیگانگان طراحی شده است. این بیگانگان گاهی تداوم صلیبیان سده‌های میانه معرفی شده‌اند که برای گرفتن انتقام پدران شان وارد عمل شده‌اند، گاهی استعمارگران طماع و حریصی که چشم به منابع و ذخایر ما دوخته‌اند، و گاهی دیگر، یهودیان و مسیحیانی که از اساس با مسلمانان کینه دارند و جز براندازی اسلام و محو تمدن اسلامی از روی زمین هیچ آرزویی در سر نمی‌پرورند، و گاهی هم عموم غیر مسلمانان، نظیر هندوها، روس‌ها، بوداییان و...، که در جبهه‌ی کفر قرار می‌گیرند و با اهل ایمان جز دشمنی چیزی نمی‌شناسند.

کسانی که این روایت را عرضه می‌کنند هر کدام شان بسته به گرایش فکری و پیش‌زمینه‌های فرهنگی خود رنگی خاص به آن بخشیده است. گروه‌های چپ، اعم از چپ سکولار تا چپ مذهبی آن را در قامت تقابل مستضعفان و مستکبران به تصویر کشیده‌اند، و خود را در جبهه‌ی مستضعفان و طرف مقابل را در جبهه‌ی استکبار معرفی کرده‌اند. آنان این جنگ را جنگی میان محرومان تاریخ از یک سو و استثمارگران و سودجویان از سوی دیگر نشان داده‌اند. گروه‌های سنتی سلفی و غیر سلفی این تقابل را در قامت حق و باطل، در قامت تقابل ابلیس/آدمی نشان داده‌اند. حق در این‌جا الگویی است که از عصر سلف به تصویر کشیده می‌شود و باطل انحرافی است که از سوی تمدن بیگانه بر ما تحمیل شده است. در بسیاری از آثار نویسندگان مذهبی، با تمدن معاصر مخالفت صورت گرفته و در شماری از آن‌ها نماد کامل دجال در آخر الزمان معرفی شده است. گروه‌های آزادی‌خواه ملی این نبرد را نبرد میان تجاوزگران خارجی و مقاومت‌گران داخلی دانسته‌اند و همه‌ی تحولات سیاسی چه در سطح محلی و چه در سطح منطقه و بین‌الملل در این قالب فهم و تفسیر گردیده است.

جدا از این‌که کدام یک از این روایت‌ها یا کدام بخش آن‌ها نزدیک به واقع است، آن‌چه محصول نهایی چنین روایتی است پیدایش ادبیاتی به وسعت یک قرن است که خشم، کینه و حس انتقام را در میان ما مسلمانان دامن می‌زند. فرقی نمی‌کند که این حس از نوشته‌های علی شریعتی در ایران و حسن حنفی در مصر به عنوان نظریه‌پردازان چپ مسلمان بر جوشد و مزرع فکر ما را آبیاری کند، یا از نوشته‌ها و آثار فکری احزابی مثل توده و مجاهدین خلق یا گروه‌های ناصری و بعثی در جهان عرب؛ چه رنگ آن مذهبی باشد، چه ملی‌گرایانه و چه هر دو. آن‌چه در نهایت اتفاق می‌افتد این است که ما راهی دیگر برای تعامل با دنیا نخواهیم شناخت جز انباشتن نفرت، آمادگی برای رویارویی، و لحظه شماری برای آغاز نبرد، و متوسل شدن به هر وسیله‌ی ممکن برای ضربه زدن به دشمن و به زانو در آوردن او.

این ادبیات ادبیات مبارزه، جنگ و نابود سازی است. در این ادبیات تهییج حماسه، تحریک عاطفه، تشویق شجاعت و آمادگی برای هر نوع رو در رویی و مقاومت از اهداف اساسی است. مهارت‌ها، توانایی‌ها و استعدادها همه باید در جهتی به کار افتد که ما را به این هدف نزدیک‌تر و به تحقق آن توانا‌تر سازد.

این ادبیات در قالب رساله‌های حزبی، کتاب‌های فکری، تحلیل‌های سیاسی، گزارش‌های تاریخی، سخنرانی‌های عمومی، بیانیه‌های رسمی، نشرات گروهی، برنامه‌های دیداری و شنیداری، و همه‌ی ابزارهای ممکن در طی یک سده یا بیش‌تر از آن تولید، تکثیر و توزیع شده است. بخش مهمی از تفکر جمعی ما در این مدت با این ادبیات شکل گرفته و جهان‌بینی ما بر این پایه بنا شده است. به همین دلیل، آن-

چه را نگارنده از یک دیپلمات پاکستانی شنیده است عین همان سخنی است که از یک راننده‌ی تاکسی در قاهره یا استاد دانشگاه در تهران می‌شنود. یک ملای مسجد در کانادا همانی را می‌گوید که یک خدمتگار مسلمان در رستورانی در لندن.

در این ادبیات راهی به تفکر بی‌طرفانه در نظر گرفته نشده، نگرش انتقادی تعلیم داده نشده، اهمیت یادگیری و به کارگیری روش‌های علمی در آن بازتاب نیافته، تاکید بر مشترکات و یافتن زمینه‌های همکاری با دیگران صورت نگرفته، و آنچه که لازمه‌ی زندگی صلح‌آمیز و مرفه باشد مشخص نگردیده است. در این ادبیات آنچه پر رنگ است وجه سلبی قضایا است که به جنگ و ویرانی منتهی می‌شود، نه وجه ایجابی آن‌ها که به سازندگی، همکاری و رفاه می‌انجامد.

اکنون، برای مقابله با داعش و جلوگیری از رویش چنین شجره‌ای در دیگر سرزمین‌های اسلامی، کافی نیست که به محکومیت لفظی آن متوسل شویم، یا بار ملامت را به گردن دستگاه‌های استخباراتی و سازمان‌های جاسوسی بیگانه بیندازیم. همچنان کافی نیست که داعشیان را از نظر دیانت مورد تشکیک و تردید قرار بدهیم و ایمان‌داری‌شان را زیر سوال ببریم.

اگر بخواهیم راه را بر تکرار چنین تجربه‌های هولناکی ببندیم ناگزیریم به اصلاحی ریشه‌ای در سامانه‌ی تفکر دینی و فرهنگ مذهبی خود روی بیاوریم. پیش از هر چیز باید به سراغ متون بنیادین دینی برویم و انحصار تفسیر قرآن و سنت را از چنگ ظاهرگرایان و عبارت‌پرستان بیرون بکشیم. ناگزیریم به انقلابی در فهم سنتی از این متون دست یازیم و برای این کار طرحی نو در اندازیم. باید در پی ضوابطی عقل‌پسند و قواعدی اخلاق‌مدار باشیم که با آن بشود در را بر روی هر گونه تفسیر انسان‌برانداز برای همیشه بست. ناگزیریم با کمک علم بر بسیاری از پیش‌فرض‌های کهن و غیر قابل دفاع خط بطلان کشیم. باید با زبان دین و فلسفه‌ی آن آشنایی دوباره پیدا کنیم و میان لایه‌های تاریخی و فرا تاریخی دین فرق بگذاریم. ناچاریم برای این کار طرح الهیات نوینی را بریزیم که در آن هر دو جهان غیب و شهادت پای‌بند اخلاق باشند و دروازه بر هر گونه پرسش‌گری، نقادی و جستجوگری باز باشد. پایه‌های الهیات کهن که متعلق به جهان شناسی یک‌سَر متفاوتی است نمی‌تواند در روزگار معاصر، و بر زمینه‌ی جهان‌شناسی علمی امروز جای-گاهی قابل قبول پیدا کند. در دنیایی که شناخت ما از ریزترین اجزای ماده تا بزرگترین مجموعه‌های کیهانی سرپا نو شده است، نمی‌توان از الهیاتی دفاع کرد که پایه‌اش بر جهان‌شناسی بطلمیوسی است، و حدود آن به هفت اقلیم تقسیم می‌شود و پایان آن به کوه قاف می‌رسد.

ما باید نسبتی نو با سنت دیرینه‌ی خود برقرار کنیم. ما نمی‌توانیم تمجید و تجلیل از آن را بسنده بدانیم و از سنجش و ارزیابی آن کناره بجوییم. وقت آن رسیده است که آن تاریخ و محصولات آن را با تیغهی نقدی روشمند به جراحی بگیریم. ما باید کسانی را که در تاریخ ما آسمانی شده‌اند به زمین بیاوریم، و بلکه اساساً تاریخ خود را انسانی و انسان‌های خود را تاریخی بشناسیم.

از این رو، ما نیازمند تولید ادبیاتی دوباره‌ایم که ورود به عصر جدید را به رسمیت بشناسد. در آن به انسان و خود مختاری‌اش در ساحت زندگی و به حق وی در شکل‌دادن به نحوه‌ی زیست خود اذعان شود. در آن به زیستن، آباد کردن، درک متقابل داشتن، و جهان را خانه‌ی مشترک انسان‌ها انگاشتن بها داده شود. در آن به جای کینه و انتقام و جنگ و نابود کردن، تسامح و مدارا و گذشت و پذیرش به ستایش گرفته شود. ما نیاز به شهامتی اخلاقی داریم تا اعتراف کنیم که داعش از میان ما و از بطن فرهنگ ما برخاسته است و تا زمینه‌های درونی آن را نخشکائیم راهی به ساختن جهانی بهتر در سرزمین‌های خود نخواهیم داشت.